

Lesson 1: usual & unusual

درس ۱: عادی و غیرعادی

		1-	1		
customary; (504)	عادى؛ مرسوم؛ متعارف؛	custom; (3000)	رسم؛ سنت؛	tradition; (3000) (1100) (504)	سنت؛ مرسوم؛
typical; (I) (3000)(504)	نمونه نوعی؛ سرمشق بارز؛ معمولی؛	common; (3000)	عام؛ رایج؛ عادی؛	commonplace;	متداول؛
conventional; (I)(T)(3000)	مرسوم؛ متداول؛ پیرو سنت و رسوم؛	mundane; (I)(1100) (GRE)(T)	پیش پا افتاده؛	normally; (T)	به طور معمول؛
abnormal;	غیرعادی؛ استثنائی؛ ناهنجار؛			prevalent; (T)(I)(GRE)	رايج؛ شايع؛ متداول؛
routinely; (T)	به صورت روزمره؛	banal; (1100)	پیش پا افتادہ؛	indigenous; (1100)(GRE)	بومى؛ طبيعى؛
vogue; (1100)	رسم معمول؛ متداول؛		عادى؛ معمولى؛	usual; (3000)	معمول؛ همیشگی؛ عادی؛ مرسوم؛
unusual; (3000)	غیر معمول؛ غیرعادی؛		ذاتی؛ اصلی؛	essence;	جوهر؛ ماهيت؛
ethos;	عادات و رسوم قومی؛ صفات و شخصیت انسان؛		متعارف؛ دارای عقیده درست؛		
		Exan	nples		
Barbara answe enthusiasm.	ered with her	customary		عادیاش پاسخ داد.	Barbara با اشتياق :
It's the custom for the bride's father to pay for the wedding.			این یک رسم است که پدر عروس هزینهی عروسی را بپردازد.		
The traditions of South East Asia				سیا	رسوم جنوب شرقی آ
This painting is typical of his work.			این نقاشی از آثار معمولی او بود.		
Heart disease is of death.	one of the comm	onest causes	ىت.	ایج ترین علل مرگ اس	بیماری قلبی یکی از ر
Car thefts are commonplace in this part of town.			ست.	قسمت از شهر عادی ا	ماشین دزدی در این ن



Internet connections through conventional phone lines are fairly slow.	ارتباطات اینترنتی با خطوط متداول تلفن نسبتا پایین است.
Initially, the work was pretty mundane .	اصلا، آن کار بسیار پیش پا افتاده بود.
Abnormal behavior	رفتار ناهنجار
Normally, I park behind the theatre.	به طور معمول، پشت تئاتر پارک میکنم.
There are various anomalies in the tax system.	چند مورد غیرمتعارف در سیستم مالیات وجود دارد.
The prevalent belief in astrology	عقیده رایج در مورد طالع بینی
This vaccine is already routinely used.	ایس واکسین هیم اکنون به شکل روتیسن استفاده شده است.
Conversations about the most banal subjects.	مکالماتی در رابطه با موضوعات پیش پا افتاده.
Blueberries are indigenous to American	بلوبری میوهی بومی مختص به آمریکاست.
Short skirts are very much in vogue just now.	اکنون پوشیدن دامنهای کوتاه خیلی متداول است.
It's just an ordinary camera.	این فقط یک دوربین معمولی است.
Make a cheese sauce in the usual way.	سس پنیر را به شیوهای مرسوم درست کن.
An unusual feature	یک خصیصه غیرعادی
I'm afraid the problems you mention are inherent in the system.	از این می ترسم که مشکلاتی که به آنها اشاره کردی مربوط به سیستم اصلی باشند.
She seems the very essence of kindness.	او ماهیت بسیار مهربانی دارد.
A community in which people lived according to an ethos of sharing and caring.	جامعهای که مردم مطابق با اشتراک گذاری عادات و رسوم قومی و مراقبت زندگی می کردند.
Orthodox medical treatments.	درمانهای پزشکی متعارف

- 1. Adults love fairy tales as much as kids because it gives them the hope that even their own lives will be touched by magic one day. (٩٤ علـوم پايـه (٩٩) علـوم پايـه (٩٩)
- 1) legitimate
- 2) prevalent
- 3) dominant
- 4) mundane
- 2. If you want to escape from the of everyday life, get out of this boring town! (EPT- 97 97 97)
- 1) resource
- 2) assignment
- 3) obligation
- 4) routine

	1	- 2	
specific; (3000) خاص؛ ويژه؛ particular; (3000)		particular; (3000)	ويژه؛ بخصوص؛
	mples		
Games suitable for sp	pecific age groups	مای سنی خاص	بازیهای مناسب برای گروهه
A particular type of food			یک نوع غذای ویژه

	1- 3					
attribute; (T)	مشخصه؛ ویژگی؛ نسبت دادن؛	trait; (T)		character; (I)(3000)	منش؛ صفت؛ شخصيت؛	
feature; (3000)	خصیصه؛ خصوصیات؛	property; (I)(3000)	صفت خاص؛ خاصیت؛ دارایی؛ مایملک؛	ascribe;	نسبت دادن؛ دانستن؛	
		Exa	mples			
What attributes should a good manager possess?			باشد؟	یژگیهایی باید دارا	یک مدیر خوب چه و	
A mental illness associated with particular personality traits			سیتی خاص است.	به ویژگیهای شخص	بیماری روانی مربوط ب	
He has a cheerfo	ul but quiet char	acter.		می دارد.	او منش بشاش اما آرا	
Air bags are a standard feature in most new cars.			اکثر ماشینهای	صــه اســتاندارد در	ایربگها یک خصیا جدید هستند.	
The property market					مشاور املاک	
The report ascribes the rise in childhood asthma to the increase in pollution.			ه افزایـش آلودگـی	،ر دوران بچگـی را بـ	خبر افزایش آسم د نسبت میدهد.	

3. Living apes-chimpanzees gorillas, oranguntans, gibbons and siamang- and humans share a constellation of that set them apart from other (کارشناسی ارشد علوم اجتماعی ۹۵) primates.

- 1) demands 2) certainties 3) desciplines
- 4) traits



		1- 4			
facet; (T)(1100)	منظر؛ رويه؛ جنبه؛	aspect; (3000)(I)	جنبه؛ منظر؛	condition; (3000)	شرايط؛ حالت؛ وضعيت؛
position; (3000)	موقعیت؛ شغل رسمی؛ موضع؛ منصب؛	situation; (3000)	وضعيت؛ شرايط؛ حالت؛	criterion;	معيار؛
dimension;	بُعد؛	dimensional;	ابعادى؛		
		Examp	oles		
They carefully orgument.	y examined ever	ry facet of the	کردند.	، از بحث را بررسی	آنها بادقت هر جنبا
Dealing with people is the most important aspect of my work.			ست.	ِین جنبه کار من ا	مواجه با افراد مهم تر
Conditions in	the prison were a	trocious.		رحمانه بود.	شرایط در زندان بی
Lie in a comfo	rtable position .		در یک موقعیت را <i>حت</i> تمام شد.		
I explained the situation to everyone.				همه شرح دادم.	من شرایط را برای
Examination results are still seen as the sole criterion of success in education.			ا معیـــار موفقیــت		نتایج امتحان هنـ در تحصیـل هسـتن
The moral dimension of world politics				، جهانی	بُعد اخلاقی سیاست
The child learning to see, first distinguishes only two-dimensional shape.			، فقـط شـكل دو		در ابتدای یادگیر بعدی را تشخ

1- 5					
contagious; (504)	مسری؛ واگیردار؛	epidemic; (504)	بیماری همهگیر؛ واگیر؛ مسری؛ شیوع؛ انتشار؛ گستردگی؛ متداول؛		
infectious; (I)(3000)	واگیر؛ عفونی؛	infection; (I)(3000)	عفونت؛		
Examples					
Her contagious enthusiasm			اشتیاق واگیردار او		

An epidemic of cholera.	شيو ع وبا.
Infectious diseases.	بیماریهای واگیردار .
The baby had an ear infection .	کودک عفونت گوش داشت.

			1- 6				
mediocre; (504)(T)		temperate; (504)(GRE)	ميانه؛	sober; (1100)	عاقل؛ ميانه رو؛ معتدل؛ متين؛ موقر؛ هوشيار بودن؛		
moderate; (T)(I)		average; (3000)	میانگین؛ درجه عادی	middle; (3000)	ميان؛ وسط؛		
mediate; (3000)	میانی؛ وسطی؛	inferior;	درجه دوم؛	middling; (GRE)	وسط؛ متوسط؛		
E			xamples				
A mediocre	student		یک دانش اَموز متوسط				
The tempera	ate climate of	Shiraz		آب و هوای معتدل شیراز			
A sober har	d-working y	oung man		ي موقر	یک مرد جوان، سخت کوش		
A moderate	degree of su	ccess	حد متوسطی از موفقیت				
Last winter v	was colder the	an average .	زمستان گذشته سردتر از درجهی عادی بود.				
He gets killed	d in the midd	le of the film.	او وسط فیلم کشته شد.				
Official forces mediated between the rebel fighters and the government.		نیروهای دولتی میان جنگجویان شورشی و دولت پا در میانی کردند.					
He is socially inferior .				جه دوم است.	او از لحاظ اجتماعی در در ج		
a man of mic	ddling height	t			مردی با قد متوسط		

1-7					
casual; (I)(504)		essential; (504) (3000)	واجب؛ ضروری؛ حیاتی؛ اساسی؛	vital; (I)(T)(3000)(504)	حیاتی؛ واجب؛ اساسی؛



urgent; (504)(3000)		critical; (T)(I)(3000)	حساس؛ منتقدانه؛ حیاتی؛ بحرانی؛		مبرم؛ قاطع؛ بسيار سخت؛	
crisis; (I)(3000)	بحران؛	requisite; (T)(1100)	لازمه؛ احتياج؛	integral; (T)	ضروری	
imperative; (1100)(GRE)	لازم الاجرا؛ دستوری؛ ضروری؛ حتمی؛	paramount; (1100)	فائق؛ برترین؛ مهم؛	emergency; (3000)	اضطراری؛	
important; (3000)	مهم؛	necessary; (3000)	لازم؛	principle; (3000)	اصل علمی؛ اصل؛ سرچشمه؛ حقیقت؛	
indispensable;	امرانه؛ حتمى؛ واجب؛ ناگزير؛	required;	نیازمند ؛ مورد نیاز؛			
		Exa	amples			
A casual visit			یک ملاقات غیرضروری			
Having a driver	's license is	essential.	داشتن یک گواهینامه رانندگی ضروری است.			
It is vital to kee	ep accurate re	ecords.	نگهداشتن مدارک دقیق حیاتی است.			
The urgent nee	d for medicii	ne	نیاز ضروری به دارو			
This aid money is economic police		ne government's	ایــن پــول کمکــی بــرای سیاســـتهای اقتصــادی مبـــرم دولــت اســت.			
Statistics are in	tegral to med	dical research.	شاخصهای آماری برای تحقیق پزشکی ضروری هستند.			
The requisite supplies for this journey		لوازم مورد نیاز برای این سفر				
It is imperative that I go.				ضروریست که بروم.		
Time is the paramount importance.			زمان بیشترین اهمیت را دارد.			
The country fac	es an econon	nic crisis.		کشور با بحران اقتصادی رو به رو میشود.		
He was very critical of the way you behaved.			او نسبت به طرز رفتار تو بسيار حساس بود.			

In case of emergency , press the alarm button.	در شرایط اضطراری، دکمهی هشدار را فشار دهید.
A very important meeting	یک جلسه بسیار مهم
It's not necessary to wear a tie.	پوشیدن کراوات لازم نیست.
The principle character in the book	شخصیت اصلی کتاب
Their assistance is indispensable .	مساعدت آنها واجب است.
Success usually requires hard work.	موفقیت معمولاً نیازمند کار سخت است.

- 5. One of the issues facing us today is global warming. (EPT- ٩٧ شهريور)
- 1) facial 2) crucial 3) initial 4) mental

	1- 8				
contemporary; (T)(3000)	معاصر؛ همزمان؛	ongoing; (T)	جارى؛ فعلى؛		
sustained; (T)		ubiquitous; (1100)(GRE)	حاضر؛ موجود در همه جا؛		
continuous; (3000)	مداوم؛ پیوسته؛ متوالی؛	current; (I)(3000)	رايج؛ جارى؛ فعلى؛		
present; (I)(3000)	پیشکش؛ حاضر؛ اهدا کردن؛ ارائه دادن؛	existing;	موجود؛ حاضر؛		
omnipresent;	حاضر در همه جا؛	simultaneous;	همزمان؛		
successive;	پی در پی؛ متوالی؛				
Examples					
Life in contemporary	Britain	صر	زندگی در بریتانیای معا		
Ongoing negotiations			مذاكرات فعلى		



A sustained attack on the government	حمله پیوسته به دولت
Coffe shops are ubiquitous these days.	كافى شاپها اين روزها همه جا هستند.
Continuous economic growth	رشد اقتصادی پیوسته
The current president	رئيس جمهور فعلى
At the present time we have no explanation for this.	در حال حاضر توضیحی برای این نداریم.
The existing laws	قوانین فعلی
Omnipresent God	خدای همه جا حاضر
Up to 20 users can have simultaneous access to the system.	بیــش از 20 نفــر همزمــان میتواننــد بــه یــک سیســتم دسترســی داشــته باشــد.
The team had five successive victories.	تیم پنجمین پیروزی پی در پی کسب کرد.

- 6. These oil paintings show a respect for the Pre-Raphaelites, Picasso, Munch and Van Gogh, yet are highly, urban and modern. (EPT- ٩٦ د کتـری دامپزشـکی ٩٦)
- 1) contemporary
- 2) vulnernable
- 3) impulsive
- 4) arbitrary

1- 9					
subsequent; (I)(504)	بعدى؛	subsequently; (T)(I)	متعاقباً؛ بعد از آن؛		
previous; (3000)	قبلى؛				
Examples					
Subsequent pages of the	Subsequent pages of the book صفحات بعدى كتاب.				
Subsequently, the compa	any filed for bankruptcy.	نعاقباً، شرکت اعلان ورشکستگی کرد.			
She has two children from	m a previous marriage.		او دو بچه از ازدواج قبلی دارد		

- 7. Sophie did quite poorly on her first two math tests, but on exams she averaged between 90 and 100%. (۹۷ دکتری هنـر)
- 1) subsequent
- 2) pragmatic
- 3) hypothetical
- 4) minimal

1- 10					
abolish; (504)(I)	برانداختن؛ از میان بردن؛ منسوخ کردن؛	abolishment;	نسخ؛ براندازی؛	ancient; (T)(I)(3000)	قدیم <i>ی</i> ؛ باستانی؛
antique;	كهنه؛ عتيقه؛	antiquated; (T)(1100)	کهنه؛ منسوخ؛ قدیمی؛	archaic; (T)(1100)	قدیمی؛ غیرمصطلح؛ منسوخ؛
obsolete; (T)	غیرقابل استفاده؛ متروک؛		دیرینه؛ سرسخت؛ کینه آمیز؛		سالخورده؛ پير؛
old; (3000)	قديمى؛ سالخورده؛ ديرينه؛	old-fashioned;	مد- قديمى؛	outmoded;	منسوخ؛
out-of-date;	منسوخ شده؛	relic;	اثر؛ آثار مقدس؛ عتيقه؛ باستاني؛	repeal;	لغو کردن؛ احضار کردن؛
		Exan	ples		
Slavery was century	abolished in the	e US in the 19th	بردهداری در قرن نوزدهم در آمریکا لغو شد.		
Abolishment of slavery was a huge milestone in America's history.		براندازی برده داری مرحله ی بسیار برجسته ای در تاریخ آمریکا بود.			
The ancient civilizations of Asia			سيا	تمدنهای باستانی آ	
An antique rosewood desk				میز چوبی عتیقه	
Antiquated laws				قوانین م نسوخ	
Archaic wor	ds				كلمات غير مصطلح
Obsolete we	apons		سلاحهای غیرقابل استفاده		
An inveterate gambeler		ک قمارباز دیرینه			
A snile old man		یرمردی سالخور ده			
A pair of old shoes		ک جفت کفش قدیمی			
An out-of-date passport		سپورت م نسوخ شده			
Old-fashioned farming methods		روشهای کشاورزی قدیمی			
Outmoded ideas		ایدههای منسوخ			



Your passport is out of date.	پاسپورت شما منسوخ شده است.
Roman relics found in a field	عتیقههای رومی در این زمینه کشف شد.
It was decided to repeal the rules.	تصمیم گرفتند که قوانین را لغو کنند .

- 8. That car has none of the features, like power windows and steering, that make modern cars so great. (90 حارشناســی ارشــد مجموعــه علــوم اجتماعــی (91 کارشناســی)
- 1) antiquated
- 2) superficial
- 3) aesthetic
- 4) hazardous

	1- 11				
solitary; (504)	گوشه گیرانه؛ تنها؛	exclusively; (T)	منحصراً؛ مخصوصاً؛	singular; (1000)	مفرد؛ تک؛
alone; (3000)	تنها؛ صرفاً؛	merely; (3000)	فقط؛ صرفاً؛	only; (3000)	فقط؛
preemptive;	انحصارى؛				
	Examples				
A solitary travel	A solitary traveler یک مسافر تنها				یک مسافر تنها
This offer is available exclusively to people who call now.		این پیشنهاد منحصراً برای افرادی که الآن تماس بگیرند در دسترس است.			
The singular form of the noun					حالت مفرد اسم
She lives alone.			او تنها زندگی میکند.		
He is merely a baby, you can't expect him to understand.		او فقط یک بچه است، نباید از او انتظار درک داشت.			
It was only a joke.		ن فقط یک لطیفه است.		اين فقط يک لطيفه	
A preemptive attack by the army				رى توسط ارتش	یک حملهی انحصا

1- 12						
dense; (T)(504)	متراكم؛	condensed; (T)	بهم فشرده؛ خلاصه شده؛ تغلیظ شده؛	density	چگالی؛ غلظت؛ تراکم؛ انبوهی؛	
wad; (504)	لایی گذاشتن؛ گلوله؛ بسته؛ پر کردن؛ فشردن؛	core; (T)(3000)	هسته مرکزی؛ ماهیچه؛	cumulative; (1100)	تراكمى؛ جمعى؛	
intense;	سخت؛ شدید؛ مشتاقانه؛ قوی؛		متمركز؛ فشرده؛ مشتقانه؛ مفرط؛	_	فشردن؛ چلاندن؛	
concentrate; (I)(3000)	تمرکز کردن؛ سیر کردن؛ اشباع کردن؛	concentration; (3000)	تمركز؛	compact;	متراکم کردن؛ بهم فشرده؛ جمع و جور؛	
compress;	بهم فشردن؛ متراكم كردن؛	focal;	کانونی/ مرکزی؛ موضعی؛ مهم؛ اصلی؛	rigorous;	شدید؛ سخت؛	
	Examples					
A dense substan	A dense substance یک ماده متراکم					
A condensed biography			ده	بیوگرافی خلاصه ش		
The density of	The density of the crowd				تراكم جمعيت	
A wad of cotton	n wool				یک گلوله نخ پشم	
The company's	core product		محصول مر کز شر کت			
Learning is a cu	imulative proce	SS.	یادگیری یک فرآیند جمعی محسوب می شود.			
The intense hea	The intense heat of the desert			گرمای شدید بیابان		
A day of intens	A day of intensive negotiations			روز مذاکرات فشرده		
Squeeze the orange.				پرتغال را بچلان .		
Concentrated study			مطالعه متمركز			
Lack of concen	Lack of concentration was a real problem.		عدم تمرکز یک مشکل واقعی بود.			
The snow had compacted into a hard icy layer.			برف فشرده شد و به شکل یک لایهی سخت یخی درآمد.			



She compressed her lips.	او لبهایش را به هم فشرد .
This issue has now become the focal centre of interest.	این مسئله اکنون به مرکز اصلی علاقه تبدیل شده است.
Rigorous army training	آموزشهای نظامی سخت

1- 13					
commence; (504)	آغاز کردن؛ شروع کردن؛		افراطی؛ بنیادی؛ اصل؛ اساسی؛ ریشه؛	resume; (504)	از سر گرفتن؛ بازیافتن؛ دوباره بدست آوردن؛
elementary; (T)	ابتدایی؛ بنیادی؛ مقدماتی؛ اصلی؛		بنیان نهادن؛ تاسیس کردن؛	fundamental; (T)(I)(3000)	اصولی؛ ابتدایی؛ اساسی؛ بنیادی؛
infancy; (T)(I)	آغاز؛	launch; (T)(I)(3000)	راه انداختن؛ شروع کردن کار؛	rudimentary; (T)(1100)	اولیه؛ ابتدایی؛ بدوی؛
prime; (T)	نخستین؛ اصلی؛ آماده کردن؛		اولیه؛ ابتدایی؛ نخستین؛ عمده؛		كالاى اساسى؛
inchoate; (1100)(GRE)		incipient; (1100)(GRE)	نخستين؛ اوليه؛	originate; (1100)	سرچشمه گرفتن؛ آغاز شدن؛ موجب شدن؛ ناشی شدن؛
begin; (3000)	شروع کردن؛ آغاز کردن؛		اساس؛ بنیاد؛ بنیان نهادن؛		اساسی؛ اولیه؛ پایهای؛ بنیانی؛ مقدماتی؛
establish; (I)(3000)	تاسیس کردن؛ دایر کردن؛ بنا نهادن؛	foundation; (3000)	اساس؛ بنیاد؛	initial; (3000)	ابتدایی؛ آغازی؛ نخستین؛
start; (3000)	روشن کردن؛ شروع کردن؛ مبداء؛ مقدمه؛	antecedent;	پیشین؛ مقدمه؛	functionally;	اساسى؛ اصلى؛
preface;	مقدمه؛ آغاز؛	primitive;	ابتدایی؛ نخستین؛	principal;	اصلى؛ عامل؛
underlie;	زمینــهی چیــزی بــودن؛				

Examples				
The academic year commence in September.	سال تحصیلی در سپتامبر آغاز میشود .			
A radical reform of the tax system	اصلاح ريشه سيستم ماليات			
She hopes to resume work after the baby is born.	او امیدوار بود که پس از به دنیا آمدن بچه کارش را از سر بگیرد.			
Elementary education	آموزش ابتدایی			
The castle was founded on solid rock.	قلعه بر صخره ثابتی بنیان نهاده شده بود.			
Fundamental human rights	حقوق بنیادین بشر			
Genetic engineering is still in its infancy .	مهندسی ژنتیک هنوز در آغاز کار خودش است.			
The press launched a vicious attack on the president.	مطبوعات حمله ی نادرستی علیه رییس جمهور به راه انداختند.			
Gradually, I acquired a rudimentary knowledge of music.	به تدریج، من دانش موسیقی ابتدایی به دست آوردم.			
Smoking is the prime cause of lung disease.	سیگار کشیدن یکی از دلایل اصلی بیماری شش است.			
A primary teacher	معلم ابتدایی			
Staples like flour and rice	کالاهای اساسی مثل اَرد و برنج			
Inchoate ideas	ایدههای آغازین			
A sign of incipient modness	نشانههای اولیهی دیوانگی			
How did the plan originate ?	برنامه چطور آغاز شد ؟			
I began teaching in 1984.	من تدریس را در سال ۱۹۸۴ شروع کردم .			
An economy based on farming	اقتصاد مبتنی بر کشاورزی			
Basic research	تحقيق اوليه			
Our goal is to establish a new research centre in the North.	هدف ما بنا کردن یک مرکز تحقیقاتی جدید در شمال است.			
The earthquake shook the foundation of the house.	زمین لرزه بنیان خانه را تکان داد.			
The initial stages of the disease.	مراحل اولیه بیماری			
The baby started crying.	کودک شروع به گریه کرد .			



Historical antecedent	م قدمهی تاریخی
The two departments are functionally different.	این دو وزارتخانه اساساً با یکدیگر متفاوت هستند.
In the preface of the book, he explains his motivates.	در مقدمهی کتاب، او دربارهی انگیزهاش توضیح داد.
A primitive nomadic tribe	قبیل <i>ه</i> ی چادرنشین ابتدایی
His principal reason for making the Journey was to visit his family.	علت اصلی او از سفر ملاقات با خانوادهاش بود.
The basic principle that underlies all of the party's policies.	قاعدهی کلی که زمینهی تمامی سیاستهای حزب است.

- 9. A education needs to include reading, writing, math, and a variety of other subjects. (EPT- ٩٧ آبــان)
- 1) plain
- 2) visual
- 3) silly
- 4) fundamental



پاسخنامه

۱. بزرگسالان افسانههای ساحره را همانند کودکان دوست دارند، چون به آنها این امید را می دهد که حتی زندگیهای پیش پا افتاده آنها با جادو یک روز برخورد خواهد داشت.

۳) چیره، حاکم ۴) پیش یا افتاده

۲) رایج

۱) مشروع

پاسخ صحیح: گزینه ۴

۲. اگر میخواهی از **روال عادی** زندگی روزمره فرار کنی، از این شهر خسته کننده خارج شو.

۳) تکلیف ۴) روال عادی

۱) منبع ۲) تخصیص

ياسخ صحيح: گزينه ۴

۳. زندگی میمون های انسان نما، شامپانزهها، گوریل ها؛ اورانگوتان ها، میمون های دست دراز و میمون سیامانگ و انسانها یک **ویژگیهای** پیکرهای را به اشتراک می گذارند که آنها را از دیگر پستانداران جـدا مىسـازد.

۴) ویژگیها

۳) زمینهها

۲) قطعیات

۱) درخواستها

ياسخ صحيح: گزينه ۴

۴. آقای کالینز سریع به عضو حیاتی اداره تبدیل میشد، نه تنها آنها هیچ انتخابی نداشتند بلکه

		ــنهاد میکننــد	بالاتـری را پیش	بـرای مانـدن او، حقـوق
۴) ناسازگار	۳) سرکش	<i>ح</i> یاتی	۲) حتمی، -	۱) غیر عمد
				پاسخ صحیح : گزینه ۲
است.	گرم شدن جهانی	, مواجه هستيم، '	ه امروزه ما با آن	۵. یکی مشکلات مبرم ک
۴) ذهنی	ندائی	۳) ابن	۲) مبرم	۱) عصب صورت
				پاسخ صحیح : گزینه ۲
Pre-Rapl و Gogh Van کـه هنــوز	naelites 'Pica	sso 'Munch	ــی بزرگداشــت	۶. ایــن نقاشــیهای روغن
	د.	را نشــان مىدهــ	بهری و مــدرن ,	هــم بســيار معاصــر ، شـ
۴) بدون برنامهریزی	ختيار	۳) بیا.	۲) آسیبپذیر	۱) معاصر
				پاسخ صحیح : گزینه ۱
امتحانات بعدی بین ۹۰ و ٪۱۰۰	ل کرد، اما در	ود ضعیـف عمـ	ریاضـی اول خـ	Sophie .۷ در امتحــان
			دسـت آورد.	میانگین معدل را به ه
	۴) حداقل	۳) فرضی) عملی	۱) بعدی ۲٪
				پاسخ صحیح : گزینه ۱
قی، فرمان هیدرولیک را ندارد، که	پنجـره اتومـات بر	گیها، از جمله	هيـچ كـدام ويژً	۸. آن ماشین قدیمی ه
	.د.	ســاخته مىشــون	ن بسيار عالي	آن در ماشـینهای مـدرر
خطرناک	ف ۴)	۳) ظری	۲) سطحی	۱) قديمي
				پاسخ صحیح : گزینه ۱
ر موضوعات میشود.	ی و تنوعی از دیگ	ن، نوشتن، رياض	یی شامل خواند	۹. ملزومات تحصيل ابتدا
بتدایی	(4	۳) احمقانه	۲) بصری	۱) آشکار
				پاسخ صحیح: گزینه ۴